

روایتی دیگر از داستان رستم و اسفندیار

ابوالفضل خطیبی

شمیسا، سیروس، طرح اصلی داستان رستم و اسفندیار (همراه با مباحثی در آیین مهر)، تهران، نشر میترا، ۱۳۷۶، ۲۸۵ ص.

به قول نویسنده در پیش‌گفتار، این اثر ابتدا، در سال ۱۳۶۸، به صورت مقاله‌ای مختصر در یکی از نشریات به چاپ رسیده، سپس، با استفاده از یادداشت‌هایی که دانشجویانش در اختیار او نهاده بودند، به صورت مقاله‌ای مفصل در آمد که، به همراه مقاله‌هایی از محمود عبادیان و میر جلال‌الدین کزازی، در مجموعه‌ای با عنوان در پیرامون رستم و اسفندیار (انتشارات جهاد دانشگاهی دانشگاه تهران، ۱۳۶۹) درج گردید و آن، با اندکی جرح و تعدیل، بخش اول (بخش اصلی) کتاب مورد بررسی است. در بخش دوم، با عنوان «پیوست‌های طرح اصلی داستان رستم و اسفندیار» از اسفندیار سبثوس، خورشیدپرستی و مهر، گاوکشی خاطره‌ی یک اسطوره‌ی مهری در عرفان، بزرگان مهری، اسطوره‌ی شیر، تأثیر میتراثیسم در مسیحیت، کریسمس و شب جلّه، گرمابه، معابد آب سخن رفته است. در بخش سوم، داستان رستم و اسفندیار از شاهنامه‌ی چاپ مسکو، با تصحیحاتی بر مبنای نسخه بدل‌های همان چاپ، نقل شده است. در بخش چهارم، برخی از ابیات داستان به اختصار شرح داده شده است. در این قسمت، توجه عمده به ابیات و نکاتی است که معمولاً به طرز دیگری تفسیر شده‌اند.

نویسنده، در بخش اول، طرحی نو از داستان رستم و اسفندیار پیش نهاد می‌کند. در این طرح، انگیزه اصلی جنگ اسفندیار با رستم بر سرِ باور دینی است نه اطاعت کورکورانه از فرمان گشتاسپ یا رسیدن به پادشاهی. در یک سوی، رستم جای دارد با باورهای مهرپرستی که حاضر به پذیرفتن دین نو (زردشتی) نیست و، در دیگر سو، اسفندیار نو آیین که بر آن است تا رستم را به پذیرش آیین نو وا دارد. نویسنده، در سراسر این بخش، می‌کوشد تا عناصر داستان را به سود مهری بودن رستم تأویل کند. او، ذیل گفتاری با عنوان «شک در هسته داستانی رستم و اسفندیار» می‌گوید:

داستان با این ساختمان به دل نمی‌گیرد [تأکید از من است]... زیرا، نمی‌توانیم قبول کنیم که انگیزه این ماجرا اطاعت کورکورانه از فرمان نابخردانه شاه باشد. پهلوان بزرگ و قدیس فرزانه‌ای چون اسفندیار چگونه حاضر است که برای تاج و تخت ظاهری، فقط برای کسب لقب شاهی با پهلوان عزیز و نیکنامی چون رستم در آویزد... اساساً چگونه می‌تواند به پیمان شاه پیمان‌شکنی چون گشتاسپ اعتماد داشته باشد (ص ۱۷-۱۸).

چکیده آراء نویسنده به این شرح است:

— رستم، زردشتی نیست و لشکرکشی اسفندیار به سیستان جهاد دینی است (ص ۱۹).
— نخستین پادشاه غیر مهری، گشتاسپ پسر لهراسپ است، ولی زال و رستم بر دین مهری باقی مانده‌اند. «رخش» نام اسب رستم، از ماده «رخشیدن» است و «گرزه گاو پیکر» رستم در اصل متعلق به فریدون بود که وارث جمشید (مهر) است. پس، رخس و گرز رستم با آیین مهری ربط دارند (ص ۲۶).

— مراد از نیمروز، نام کهن سیستان، باید کشور آفتاب باشد که به نظر می‌آید یکی از مراکز مهم آیین مهر بوده است (ص ۲۸-۲۹).

— گز (درختی که رستم از آن تیر ساخت و بر چشم اسفندیار زد) درخت خورشید است و مردم گزپرست (در مرز سیستان و افغانستان) ظاهراً همان مهرپرستانند که گز را، به عنوان مظهر مهر یا خورشید، می‌پرستیده‌اند. از آن جا که مادر رستم، رودابه، دختر مهرباب پادشاه کابل است، خانواده مادری رستم می‌توانند از مردم گزپرست (مهری) باشند (ص ۳۲-۳۶). گز با چشم ربط دارد، چنان‌که در برهان قاطع درباره گز آمده است که امراض چشم و زهر رتیلا را نافع است (ص ۳۶-۳۷).

– آب رز، که رستم پیکان را در آن فرو برده و تیر را به راهنمایی سیمرخ در آن پرورده بود، به معنی عصارهٔ انگور، ترجمه‌ای است که فردوسی از هوم کرده است. یکی از معانی قدیم هوم شربت مسکر مقدس است که در اعصار کهن در مراسم دینی (مخصوصاً در آیین مهری) می‌نوشتند (ص ۳۷-۳۹).

– زردشتیان، از پانزده سالگی، کستی بر میان می‌بستند. کستی بند دین است و فردوسی مکرراً از آن به «بند» تعبیر کرده است. این که اسفندیار می‌خواهد بر رستم بند نهد، در معنای کهن آن، همان بند دین زردشتیان است (ص ۳۹-۴۲).

در طرح آراء جدید باید ضوابط و معیارهای علمی تحقیق رعایت و شواهد و قراین و دلایل کافی برای اثبات آنها ارائه و اقامه شود. متأسفانه برای اظهار نظرهای آقای شمیسا هیچ‌گونه مستند قانع‌کننده‌ای نمی‌توان سراغ گرفت. مهم‌ترین نارسایی در کار تحقیقی ایشان بی‌توجهی به مأخذ شاهنامه است. غالب محققان پذیرفته‌اند که مهم‌ترین منبع شاهنامهٔ فردوسی و نیز هزار بیت سرودهٔ دقیقی و غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم منسوب به ثعالبی، شاهنامهٔ مفقود ابومنصوری است.^۱ شاهنامهٔ فردوسی، بیان شاعرانهٔ روایات شاهنامهٔ ابومنصوری است بی‌آن‌که در اصل این روایات تصرفی شده باشد. با مقایسهٔ شاهنامهٔ فردوسی و غرر اخبار ثعالبی، تا حدی می‌توان مطالب شاهنامهٔ مفقود ابومنصوری را بازسازی کرد. شاهنامهٔ ابومنصوری کل روایات اسطوره‌ای و تاریخی ایران را از کیومرث تا یزدگرد سوم ساسانی در بر می‌گرفته است. محتوای شاهنامهٔ فردوسی نیز عیناً همین است. بنابر این، گذشته از اظهارات خود فردوسی در شاهنامه^۲، غرر اخبار ثعالبی منبع مهم و معتبری است که، با مقایسهٔ شاهنامه با آن، می‌توان نیک دریافت که شاعر تا چه حد در نقل روایات منبع خود (شاهنامهٔ ابومنصوری) امانتدار و وفادار بوده است. آقای شمیسا معتقد است که «احتمالاً استاد فردوسی خود در طرح اصلی داستان رستم و اسفندیار تغییری داده است» (پیش‌گفتار، ص ۱۰). وی می‌افزاید:

(۱) مثلاً - نولدکه، حماسهٔ ملی ایران، ترجمهٔ بزرگ علری، تهران ۱۳۵۷، ص ۸۲-۸۶ هانزن، کورت هاینریش، شاهنامهٔ فردوسی، ساختار و قالب، ترجمهٔ کیکاووس جهاننداری، تهران ۱۳۷۴، ص ۴-۶.
(۲) دربارهٔ این اظهارات و تحلیل‌های دقیق آن -

اما این فرض هم بعید نیست که داستان به همان صورت اختلاف مذهبی رستم و اسفندیار در شاهنامه ابومنصوری آمده باشد (در این صورت باید معتقد باشیم که روایت ثعالبی مرغنی در تاریخ غرزالسیر بر مبنای شاهنامه فردوسی است) و این فردوسی بوده است که داستان را تغییر داده است. در این صورت، باید دلایلی در میان باشد. من چند مورد را به حدس ذکر می‌کنم: (۱) تبدیل تاریخ به تراژدی... (۲) شاید خود فردوسی دوست نداشت قهرمان محبوب خود رستم را بد کیش معرفی کند. خصوصاً این که، پیش از او، دقیقی رستم را زردشتی کرده بود (ص ۲۳-۲۴، تأکیدها از من است).

به روایت دقیقی، گشتاسپ پس از آن که کیش زردشت را پذیرفت، برای ترویج دین نو، رهسپار نواحی گوناگون ایران شهر، از جمله زابلستان، شد و رستم و زال دیانت زردشتی را پذیرفتند، گستی بستند و آذر افروختند (شاهنامه، چ مسکو، ج ۶، ص ۱۳۳، ابیات ۹۸۰-۹۸۸). از سوی دیگر، در داستان رستم و اسفندیار، که، در شاهنامه، پس از شرح گشتاسپ به زابلستان آمده، هم چنین، در همین روایت غر اخبار ثعالبی^۳، نه از دژ دینی رستم سخنی در میان است و نه از انگیزه دینی جنگ اسفندیار با رستم. بنابراین، در روایات دقیقی و فردوسی و ثعالبی، رستم دژ دین نیست و می‌توان نتیجه گرفت که در شاهنامه ابومنصوری، مأخذ این سه روایت، نیز رستم دژ دین نبوده است. بنابراین، حدس و گمان‌هایی از این دست که «فردوسی خود در طرح اصلی داستان رستم و اسفندیار تغییری داده است» یا «دقیقی رستم را زردشتی کرده بود» یا «فردوسی دوست نداشت قهرمان محبوب خود، رستم، را بد کیش معرفی کند» مستندی ندارد.^۴ روایات مربوط به

۳) غر اخبار ملوک الفرس و سرهم، به کوشش ه. زوتنبرگ، پاریس، ۱۹۰۰ م، ص ۳۳۷ به بعد.

۴) نمونه‌ای دیگر از چنین حدس و گمان‌ها اظهار نظر منصور رستگار فسائی است که هر سه روایت موجود درباره مرگ رستم (کشته شدن او به نیرنگ نابرداری‌اش شغاد؛ مرگ طبیعی در ۷۰۰ سالگی؛ و قتل او به دست بهمن پسر اسفندیار) را دارای ضعف‌ها و نقایص دانسته است. به زعم او، رستم پیش‌تر، در نبرد با سهراب کشته شده بود و پردازندگان اساطیر، به انگیزه حفظ آرمان‌ها و آرزوها و علائق و ارزش‌های قومی و اعتقادات کهن و اعتبارات ملی جامعه خویش، آن واقعه را انکار کرده‌اند و روایاتی دیگر، پسند طبع خود، پرداخته‌اند تا ضمن پنهان داشتن شکست رستم از جوانی تورانی، با داستان‌هایی، حفظ حیثیت کنند. آنان، در داستان رستم و سهراب، سرنوشت این دو پهلوان را جا به جا کرده‌اند. بدین سان، به جای آن که سهراب رستم را بکشد، رستم سهراب را می‌کشد. در روایات بعدی نیز، میان این دو پهلوان ایرانی و تورانی، رابطه پدر فرزندی برقرار کردند. خوش‌بختانه، رستگار فسائی، در پایان مقاله خود، اذعان دارد که «ضعف عمده این حدس نهایی و طرح اخیر در روایت مرگ رستم عدم ثبت آن در منابع کتبی و احیاناً شفاهی است». «- روایتی دیگر در مرگ رستم»، نبریم از

داستان رستم و اسفندیار را تقریباً می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: دسته اول آنچه در شاهنامه فردوسی، غرر اخبار ثعالبی و تاریخ طبری^۵ آمده که، بر پایه آنها، نبرد رستم و اسفندیار انگیزه دینی ندارد و این گشتاسپ است که، از سر حسادت، شاهزاده جوان را به دام مرگ می‌افکند. دسته دوم، آنچه در نهایت‌الارباب فی اخبارالفرس و العرب^۶، از نویسندگانی ناشناخته، و اخبار الطوال دینوری^۷ نقل شده که، بر اساس آنها، رستم دیانت زردشتی را نمی‌پذیرد و اسفندیار دین گستر را در نبردی می‌کشد. روایات دسته اول احتمالاً از تحریرهایی از خدای‌نامه سرچشمه گرفته که، در آنها، داستان به سود روایات پهلوانی سکایی پرداخته شده بود. سرچشمه روایات دسته دوم را ظاهراً باید در یکی از تحریرهای دینی خدای‌نامه باز جست و سند یا دلیلی در دست نیست که این تحریر نسخه اصلی داستان و کهن‌تر از تحریری باشد که شاهنامه فردوسی از آن سرچشمه گرفته است. به هر حال، اگر رستم دشمن آیین زردشتی می‌بود، دست کم در اوستا و متون دینی فارسی میانه، از این دشمن غازی‌گوش، در ذکر دشمنان این دین، نام برده می‌شد. آقای شمیسا، برای اثبات دژدینی رستم، ابیاتی را از شاهنامه شاهد می‌آورد که به نظر او نشانه‌های به جا مانده از طرح اصلی داستان است. برخی از این شواهد را بررسی می‌کنیم:

□ وقتی اسفندیار به وسیله پسرش، بهمن، به رستم پیغام می‌دهد، به او می‌گوید که ده تن موید همراه خود ببرد

بیر پنج بالای زرین ستام سرافراز ده موید نیک‌نام

□ اسفندیار، در پاسخ اندرزهای پشوتن، می‌گوید:

چنین گفت کز مردم پاک دین همانا نزیب که گوید چنین
 □ نگون شد سر شاه یزدان پرست بیفتاد چاچی کمانش ز دست
 □ بدو گفت رستم که ای پهلوان نو آیین و نو شاخ و فرخ جوان

→ این پس که من زنده‌ام. مجموعه مقالات کنگره جهانی بزرگداشت فردوسی، دی ۱۳۶۹، به کوشش غلامرضا ستوده، تهران ۱۳۷۴، ص ۹۲۱-۹۳۴ (۵) به کوشش دخویه، لیدن، ۱۸۸۹، ج ۱، ص ۶۸۰-۶۸۱ (۶) به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، تهران ۱۳۷۵، ص ۸۲-۸۵ ترجمه کهن فارسی همین کتاب با عنوان تجارب الامم فی اخبار ملوک العرب و العجم، به کوشش رضا انزایی‌نژاد و یحیی کلانتری، مشهد ۱۳۷۲، ص ۱۳۲-۱۳۴ (۷) به کوشش عبدالمنعم عامر و جمال‌الدین شبان، قاهره ۱۹۶۰، م، ص ۲۵-۲۶

اما همه این ابیات از دین‌داری اسفندیار نشان دارد نه دژدینی رستم. سپس آقای شمیسا ابیاتی از شاهنامه نقل می‌کند، به زعم او، حاکی از آن که رستم بر کیش کهن مهری و دشمن آیین زردشتی است. برای نمونه،

□ وقتی رستم می‌شنود که دو فرزند اسفندیار کشته شده‌اند، به خورشید - به زعم نویسنده، مظهر دین مهری - سوگند می‌خورد که در این ماجرا نقشی نداشته است:

به جان و سر شاه سوگند خورد به خورشید و شمشیر و دشت نبرد

□ در آخرین لحظات، وقتی رستم از اسفندیار می‌خواهد که دست از دشمنی و جنگ باز کشد، هم به مظاهر دین خود، خورشید و ماه، و هم به مظاهر دین اسفندیار، اوستا و زند سوگند می‌خورد:

به خورشید و ماه و به اوستا و زند که دل را نرانی به راه گزند

اگر هم این نکته را نادیده بگیریم که «رستم دژ دین مهرپرست» چگونه می‌توانسته به «اوستا و زند» سوگند خورد، این واقعیت را چگونه با نظر آقای شمیسا وفق دهیم که اسفندیار به رستم می‌گوید:

چو اینجا بیایی و فرمان کنی روان را به پوزش گروگان کنی
به خورشید و خشان و جان زریر به جان پدرم آن جهاندار شیر
که من زین پشیمان کنم شاه را بر افروزم این اختر و ماه را

(شاهنامه، ج مسکو، ج ۶ ص ۲۳۴، ابیات ۲۶۹-۲۷۱)

می‌بینیم که اسفندیار نیز به خورشید سوگند می‌خورد آن هم با افزودن صفت «رخشان»، که در سوگند رستم نیست، و همراه با «جان زریر»، یعنی مجاهدی که در راه دین کشته شد. اگر سوگند به خورشید نشانه مهرپرستی است، پس باید گفت که، در ماجرای رستم و اسفندیار، دو مهرپرست‌اند که با یک‌دیگر می‌جنگند!

میثره یکی از ایزدان بزرگ هند و ایرانی است که در روزگاران دیرین، در مقام ایزد پاسدار عهد و پیمان، ستوده می‌شد و بعداً با خورشید پیوند یافت. میثره نزد زردشتیان نیز یکی از محبوب‌ترین ایزدان به شمار می‌آید. چنان‌که مفصل‌ترین «یشت» از بخش

«یشت‌ها»ی اوستا پیشکش به درگاه اوست. وانگهی، تا آن‌جا که شواهد عینی و تاریخی و باستان‌شناسی نشان می‌دهند، از کناره‌های دجله و فرات به جانب مشرق، از مهرپرستی، به عنوان دین، به ویژه آن‌گونه مهرپرستی غربی یا رومی که پیش از مسیحیت در غرب رواج داشت، هیچ اثری وجود ندارد.^۸ از سوی دیگر، سوگند به خورشید رسم کهن ایرانیان بوده و نمی‌توان گفت کسی که به خورشید سوگند خورده آیین مهری داشته است.^۹ در پایان، شایسته است این نکته را یادآور شوم که پژوهشگر، در تجزیه و تحلیل و تأویل داستان‌های کهن، باید خود را از تأثیرات جوّ سیاسی و اجتماعی روزگار خود رها سازد و مسائل را در چارچوب باورها و آیین‌های روزگاری بررسی کند که این داستان‌ها در آن شکل گرفته‌اند و ساخته و پرداخته شده‌اند. بنابراین، داستان رستم و اسفندیار را نمی‌توان، به صرف آن‌که به «دل نمی‌گیرد»، به دلخواه و به طبع و سلیقه امروزی تأویل کرد. درست است که، با معیارهای امروزی، نمی‌توانیم بپذیریم که انگیزه این ماجرا «اطاعت کورکورانه از فرمان نابخردانه شاه باشد»، ولی باید توجه داشته باشیم که، در ایران باستان، سرپیچی از فرمان شاه چه معنا و چه پی‌آمدی در دو جهان داشته است و در اشاره به همین امر است که اسفندیار، خطاب به رستم، می‌گوید:

بدانی که من سر ز فرمان شاه نتابم نه از بهر تخت و کلاه
بدو یابم اندر جهان خوب و زشت بدویست دوزخ بدو هم بهشت

(شاهنامه، چاپ مسکو، ص ۲۶۹، ابیات ۸۵۹-۸۶۰)

تأویل‌ها و تفسیرهای دیگر آقای شمیسا مانند رابطه رخس با خورشید و مهرپرستی،

۸ - گفتار مجتبیایی در پاسخ به پرسشی درباره مهر و مهرپرستی که در صفحات ۷۴-۷۷ از همین اثر شمیسا عیناً نقل شده است. ولی نویسنده هم‌چنان بر آن است که مهرپرستی با نام مذهب صابئین ادامه یافته است که بحث درباره آن از حوصله این مقال بیرون است (نیز - مقدمه مجتبیایی بر زرتشت سیاستمدار یا جادوگر، والتر برونو هنینگ، ترجمه کامران فانی، تهران ۱۳۶۵ ش، ص ۱۸)

۹ (ایران‌شناسان غربی درباره میثرا و رابطه او با خورشید و مهرپرستی غربی، پژوهش‌های بسیار کرده‌اند که نتایج آنها انتشار یافته است. اما در کتاب‌نامه آقای شمیسا به جز کتاب مهم ورمازن، آیین میترا، که آن هم درباره مهرپرستی غربی است و دو سه اثر کم اهمیت، نشانی از آنها نیست. مشخصات برخی از این آثار پژوهشی را می‌آوریم:

GERSHEVITCH, I., *The Avestan Hymn to Mithra*, text with english transl. and notes, Cambridge, 1959;
CUMONT, *Textes et monuments figurés relatifs aux mystères de Mithra*, Brussels 1899; THIEME, P.,
Mitra and Aiyaman, Transactions of The Connecticut Academy of Arts and Sciences. 41. 1957.

یکی شمردن گزپرست و مهرپرست، آب رز و هوم، سیمرغ و خورشید، و بند و گستی^{۱۰}، اساس استواری ندارد. آقای شمیسا، با چنین تأویل‌هایی، داستان رستم و اسفندیار را، که به نظر تولدکه^{۱۱} عمیق‌ترین کشمکش روانی بین دو پهلوان در سراسر شاهنامه و یکی از درخشان‌ترین نمونه‌های آن در همه حماسه‌های ملی جهان است، از درون مایه‌هایی ممتاز عاری کرده است.

□



۱۰) اگر «بند»، در داستان رستم و اسفندیار، با «گستی» یکی باشد، معلوم نیست این بیت از داستان رستم و اسفندیار را چگونه باید تفسیر کرد:

که گفتت برو دست رستم ببند نبندد مرا دست چرخ بلند

۱۱) حماسه ملی ایران، ص ۱۱۵